

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین  
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بنا شد که یک مقداری کلمات مرحوم آقای آشیخ محمد حسین را راجع به حق و ملک و حکم، یک مقداری بیشتر خوانده بشود و توضیح بیشتری داده بشود.

و حالا چون زیاد هم اصرار کردند برای فردا تعطیل بشود، انشاء الله شاید تا فردا هم مطلب ایشان را تمام کردیم، هم مناقشه‌ای که با ایشان هست.

دیگر می ماند تعریف حق و اینها توی چیزهای جدید، آن را انشاء الله می گذاریم بعد از تعطیلات اگر شد.

دیروز پریروز خواندیم عبارت مرحوم، اولاً دیروز ملک را توضیح داد ایشان. اعتباری گرفتند و معنای اعتبار را هم توضیح دادند و سر اعتبار را.

ما عرض کردیم به اینکه مطلب ایشان اعتباری درست است. انما الکلام در این که منشأ اعتبار، یعنی چیزی که آن اصل بوده و این اعتبار از آن شده چیست. دیروز یک توضیحاتی عرض کردیم دیگر حالا انشاء الله دیگر تکرارش نمی خواهد.

ایشان گفتند دو تا معنای ملک را هم ذکر نکردند. یکی ملکیت حق سبحانه و تعالی که در کتابهای بعدی آمده است. یکی هم ملکیت حقیقی که انسان بر اعمال خودش، مثل ملک قدرت سیطره تکان دادن دستش. ایشان در ضمن حق که امروز انشاء الله می خوانیم، آن دو تا را آوردند، آن دو تایی که دیروز گفتیم نگفتند، به مناسبت حق آوردند. تعبیر به ملک کردند، اما آنجا نیاوردند، فی مابعد آوردند.

پریروز عرض کردیم مرحوم آشیخ محمد حسین می فرمایند به اینکه حق معانی مختلف دارد و خواندیم. به لحاظ اشتقاقی هم حق هم مصدر است، حق یحق حقا، و هم صفت مشبیه است. حق یعنی بر، مثل بر، یعنی بارر، بر، حق هم یعنی حاقق، ایشان بعد فرمودند که

اصطلاحات مختلفی دارد. و مجموع آنها به معنای ثبوت است. حق هم همین طور است. ثابت، نفس الامر. یعنی به عبارت دیگر حق را جایی به کار می‌برند که یک امری است که ثابت است، متغیر نمی‌شود، تکان نمی‌خورد، تزلزل ندارد، لذا کسانی که مفاهیم را نسبی می‌دانند قائل به حق نیستند. به اصطلاح امروز، و الحق اقول، در آیه مبارکه، یحق الحق بکلماته، آن به اصطلاح امروزی‌ها یک قائل به یک واقعیته، به یک ثبوتی، که آن ثبوت و آن امر واقع با علم ما، با جهل ما، با اعتبارات ما عوض نمی‌شود، تغییر پیدا نمی‌کند، جایجا نمی‌شود.

بعد ایشان بعد از اینکه به اصطلاح متعرض می‌شوند معنای به اصطلاح حق را به معنای لغوی، بعد ایشان می‌گویند حق به معنای ثابت است دیگر چون این قسمت‌هایش را آن روز نخواندیم باز هم به مقداری که مناسب با بحث است می‌خوانیم.

نعم، فرمودند، الثابت تارة حکم و آخری ملک، گاهی ثابت حکم است، یعنی کلمه حق بر ملک هم گاهی بر حکم یا بر ملک هم اطلاق می‌شود. و یک مقداری از کلام نائینی خواندیم، بعد یک مطلب دیگر هم انشاء الله از مباحث جدیدی که می‌آوریم آنجا متعرض می‌شوم انشاء الله.

بعد هم و ثالثة السلطنة و اشباهها من الاعتبارات الثابتة لشخص، سلطنتی که انسان دارد آن را هم گاهی حق می‌گویند. البته انشاء الله خواهد آمد که اصلش همان سلطنت است. اینها اشکال آن است. حالا توضیحاتش را گذاشتیم بعد.

بعد ایشان می‌فرمایند که اصولاً کلمه حق بیان، این که اگر ما حق را به معنای ثبوت بگیریم، خود ثبوت که فی نفسه هیچی نیست، یعنی قابل اعتبار نیست و لغو است چون ثبوت که نکته‌ای ندارد.

فلا بد من اضافته الی شیء، این حق را ثبوت را باید به یک چیزی اضافه کنیم. مثلاً بگوییم اعتبار ثبوت شیء بشیء

و من الواضح ان موارد الحق و متعلقاته لا تكون قابلة این لا یكون چاپ کرده، حالا من دیگر درست می‌خوانم هی نمی‌گویم اینجا چاپ کرده چه بخوانیم. قابلة لا اعتبار ثبوت هذه الشخص بنفسها، فلا معنا لا اعتبار ثبوت الارض لشخص؛ ایشان می‌خواهند بگویند در باب حق

اگر تعلقی پیدا می کند، به جهات اعتباری آن، یعنی جهت خارجی آن، جهات نکته دیگری است، نه به عینش است. مثلا اگر گفتیم این شخص حق در زمین دارد، مراد ملک خود زمین نیست.

بل مراد صحیح اعتبار ثبوت ملکه لها، یا ملک دارد یا سلطنت دارد بر آن.

او سلطنته، اگر ملک بود که مال سابق بود، سلطنت هم که امروز مال حق است. حالا ایشان سلطنت گرفته. ما انشاء الله توضیحاتش را خواهیم دارد که راهی را که ایشان رفتند، بعد انشاء الله حالا لا اقل فردا یا امروز توضیحات خودمان را عرض می کنیم.  
کما لا معنا لاعتبار ثبوت الفسخ مثلا، ایشان ناظر به مسئله خیار که آنجا هم اعتبار نکرده ثبوت.

بل مع ان المراد اثبات كونه مالكا او مسلطا عليه؛ مالكا له، و لذا در باب خیار اگر یاد آقایان باشد، در همین سطح مکاسب هم متعرض شدند، ملک فسخ العبد، یا سلطنة فسخ العبد. ایشان اشاره به آن دو تا معنا دارد.

و هكذا في سائر فلا محالة يجب ان يكون الثابت امرا اعتباريا؛ ایشان می خواهد بگوید با این مقدمه، این راه طبیعی است در باب علوم، اطراف موضوع را بررسی می کنند تحلیل می کنند تا برسند به آن نکته ای که محل کلام خودشان است. یک امر اعتباری باشد متعلقا بمورد الحق. فقط در این مطلبی که ایشان فرمودند اعتبار را از چه گرفتند در حق، توضیح ندادند. این اشکالی که اگر به ایشان وارد بشود، یک دفعه نتیجه گرفتند اعتباری است.

خب این اعتبار عرض کردیم تنزیل، یک نکته ای می خواهد جهتی می خواهد که ما این را تنزیل به آن... ما الان در باب ملک دیروز عرض کردیم آن ملک انتزاعی را تنزیل کرده شده اعتباری. ملک انتزاعی سیطره شما بر شیء خارجی است. حالا می خواهد ملک شما باشد یا نباشد. از آن سیطره اعتبار کرده ملک. می گوید این ملک توسست، یعنی سیطره داری. چطور سیطره بر انگشتتان دارید، این سیطره را بر این کتاب دارید ولو فرض کنید کتاب در مکه است. سیطره بر این خانه دارد ولو این خانه فرض کنید در عراق است. این سیطره را تنزیل کرده است.

پس ایشان حالا من نکته را عرض می خواهم بکنم، ایشان یک دفعه رفتند گفتند حق اعتباری است. خب این را باید اول تحلیل می کردند چه بوده، که این را ما از آن تنزیل کردیم. یعنی این نکته را که من عرض می کنم خیلی مهم است. در مباحثی که الان حتی در غرب هم بحث می شود سعی می کنند آن زیربناهای واقعی آن روشن بشود، از کجا تصرف آمده، و نحوه تصرف و اعتبار چه جوری شده. و اصلا این نحوه اعتبار را یعنی آنها یک تفکری پیدا شده، احکام یا اعتباراتی که ما می گوئیم، حکمی که ما می گوئیم، اینها در حقیقت یک واقعیت هستند. مثل عرض مثلا. اگر ما می گوئیم مثلا این عمل حرام است، این مثل اینکه مثلا دیوار رنگش سیاه است، واجب است این رنگش سفید است.

همان طور که از عبارت مرحوم سید هم خواندیم یک اشاره ای، تکلیف و احکام و حقوق و ملک، تمام اینها اگر چه اعتباری هستند لکن اینها یک وجود واقعی دارند. یعنی یک واقعیتی در جامعه هست. آن واقعیت جامعه به صورت قانون اگر می خواهد تجلی پیدا بکند، مثل اینکه دیوار سفید شده یا سیاه شده. این هست، این تفکر هست.

و لذا آن تحقیقات علمی چون اقتصاد امروز می دانید به طور کلی دو جور است اقتصاد بحث هایش، یکی بحث هایی که شناخت حقایق امر است، شناخت واقعیات است. چون در اقتصاد می دانید شما مسئله تولید را در نظر می گیرند. این تولید تا بیاید در جامعه توزیع بشود، این سیر این قصه را به عنوان واقعی اش مطرح می کنند که این چه سیری دارد. فرض کنید در یک جامعه ای تولید، تولید دریایی است، در یک جامعه تولید کشاورزی است، در یک جامعه تولید صنعتی است، اصلا کشاورزی ندارد. این شکل خاص خودش را دارد. لوازم خاص خودش را دارد. این اگر تولید صنعتی بود، کارخانه درست می شود. کارخانه کارگر و کارفرما دارد، کارفرما چه نحوه ای داشته باشد، سرمایه گذار چه نحوه ای... ببینید اینها می آیند بحث اینها را به اصطلاح به لحاظ شناخت مطرح می کنند یا به قول آقایان عقل علمی یا به اصطلاح فلسفه علمی. که در اقتصاد هم همین طور.

بخش دوم اقتصاد در دنیای فعلی برنامه ریزی است. یکی کشف حقایق اقتصادی است، که مثلا در یک جامعه ای که تولیدش کشاورزی باشد، کشاورزی اش پیشرفته باشد، نیمه پیشرفته باشد، قدیمی باشد، کوهستانی باشد، صحرایی باشد، آب داشته باشد، اینها

.....  
را محاسبه می کنند، این تولید چه جور می آید بالا، و بعد این تولید چطور به نحوه توزیع می رسد، کیفیت نحوه توزیع، و خصوصیات  
که هست. اینها را می آیند بررسی می کنند می گویند اگر تولید این جوری باشد، آن یکی این جور می شود و... اینها مباحث علمی است.  
بحث دوم اینکه ما چه کار بکنیم. دولت چه برنامه ریزی بکند، دولت یا غیر دولت یا خود شخص یا جامعه یا شهرداری، حالا هر چه،  
چه برنامه ریزی برای این بشود. مثلاً برنامه ریزی بشود که فرض کنید مثلاً در کشاورزی اش مثلاً کود بیاورند یا نیاورند، یا مثلاً  
دستش باز باشد، صادرات بکند یا نکند، اجازه صادرات بدهند. اینها به اصطلاح خودشان برنامه های اقتصادی است.  
یک بحث معروفی هم هست که در اسلام بخش اول عادتاً نیست. آن بحث شناخت نیست. در اسلام عادتاً بخش دوم است که برنامه  
های اقتصادی باشد. حالا این بحث را یک وقت دیگر انشاء الله اگر در خلال بحث جایی پیش آمد...

س: همان مفسد و مصالح همان بخش اول بر می گردد دیگر در احکام

ج: خب همین، آن باز بر می گردد به اینکه آیا مصالح و مفسد یعنی عقل عملی در حقیقت همان عقل علمی است، یعنی فلسفه عملی در  
حقیقت همان فلسفه علمی است، نظری است، یکی است؟

س: اولاً نظری است یا عقل عملی است مصالح و مفسد؟ عقل نظری است دیگر

ج: عقل عملی مصالح و مفسد در عقل عملی است. اما اینها می گویند عقل عملی همان عقل نظری است فرق نمی کند. دیگر حالا به حد  
کافی از بحث خارج شدیم دیگر دست نگه داریم.

اینجا یکی از کارهای مهم این است یعنی وقتی می خواهند اعتبار کنند، منشأ اعتبار را حساب می کنند. اعتبار نکنند منشأ... این  
تحلیل هایی که الان از لحاظ حقوقی ارائه می شود نکاتش این است. خب مثلاً شما ملاحظه کردید که مرحوم آقا ضیاء مثلاً من باب  
مثال خب این مسئله مهمی است، می گوید حکم، حکم تکلیفی اعتباری نیست. امر تکوینی است. خب این یک نوع تحلیل است دیگر  
برای مطلب. چون ایشان اراده مبرزه می داند اصلاً، اعتبار نمی کند.

ما که قائل به اعتباریم وقتی اعتباری شد باید آن نکته اعتبار را چه کردیم، چه دیدیم؟ آن وقت اگر اعتبار آمد چون اعتبار خودش واقعیت ندارد باید دنبالش رفت. این در دنیا در دنیای علم الان این بحث است. یعنی الان می گویند مباحث دیگر کاری به عنوان دین ندارند، شما آمدی اعتبار کردی، این دیدگاه اعتباری بود، آنها می آیند روی دیدگاه اعتباری شما بحث می کنند که ما اعتبار قبول نمی کنیم، دیدگاه اعتباری لوازم خودش را دارد. دیدگاه غیر اعتباری لوازم خودش را دارد. این است که خیلی از همین الان ولو ما در یک بحث واحد ظرافت هایش را باز بکنیم این کمک می کند برای اینکه ذهن باز بشود برای جاهای دیگر.

ببینید مرحوم آقاضیا، من می خواهم دست روی اعتبار، دست روی نکته بگذارم، ایشان می فرمایند که فلا معنا بله، بعد ایشان می فرمایند فلا محال يجب ان يكون ثابت امرا اعتباريا، آن که ثابت است امر اعتباری باشد. یعنی حق مثل ملک امر اعتباری است. مثل حکم امر اعتباری است. حق و ملک و حکم هر سه اعتباری، لکن آن محالۃً يجب مقدماتش را نیاوردند. چون مهم در امر اعتباری، خوب دقت کنید، چون امر اعتباری واقعی نیست، مهمش این است که شما یک واقعی را فرض کنید از آن اعتبار بکنید.

مرحوم آقا ضیاء مرحوم آقای اصفهانی اول فرمودند اعتبار یعنی این، اگر در خارج وجود داشته باشد جوهر است. اگر در خارج وجود داشته باشد مقوله عین است. اگر در خارج وجود داشته باشد مقوله جده است. این معنای اعتباری، این معنا را که قبول نکردیم گفتیم که این معنا قابل قبول نیست. مقولات ۱۳:۳۳ و اینها این حرفها قابل قبول نیست.

ما عرض کردیم اگر بنا بشود در ملک اعتبار بکنیم از ملکیت انتزاعی ملکیت اعتباری درست کردیم. چون ملکیت انتزاعی در واقع هست نه خود انتزاع طرفی الانتزاع. آن سیطره من هست. دقت می کنید؟ از این سیطره اعتبار کردیم یک سیطره اعتباری درست کردیم. چطور این چیزی که در اختیار شماست سیطره دارید، چیزی را هم که ما ملک قرار می دهیم قانونا، سیطره داریم مثل سیطره او. ما قانونا می گوئیم این ملک است، ولو این زیر دست شما نیست. این کتاب الان توی مکه است فرض کنید یا توی مدینه است، زیر دست شما نیست. لکن این ملک است. خب این خیلی واضح شد.

ماند مسئله حق؛ حق را چه جوری اعتبار بکنیم؟ دقت می کنید؟ من این را الان توضیح دادم که بعد با مناقشاتی که ایشان می خواهند بفرمایند روشن بشود. پس همیشه این نکته را بدانید یا امر واقعی می گیرید، یا انتزاعی می گیرید، یا امر اعتباری می گیرید. اعتبار باید یک نکته ای را دیدید شما همیشه برای سهولت باب اعتبار، اعتبارات ادبی را نگاه بکنید. مثلاً می گوید ایشان شیر است، این شیر است، خب شما یک امر واقعی، کاری ندارد جوهر است یا عرض است. مرحوم آقا ضیاء مرحوم آشیخ محمد حسین می گوید این لو وجدت، کاری به جوهر و عرض ندارد اصلاً. این شیر را می بیند، تأثیری که شیر به لحاظ شجاعتش و مثلاً دریدن آدم دارد در نظر می گیرد، این لحاظ به این تأثیر می گوید این شیر است مثلاً.

یا مثلاً مثل فرض کنید این جنایت کارهای تاریخ مثل یزید و شمر و اینها، می گوید فلانی مثل شمر است من باب مثال. این اعتبار ادبی است. پس اعتبار ببینید در انتزاع شما منشأ انتزاع می خواهید. در اعتبار چون در اعتبار نکته اصلی اش ابداع است، ایجاد است. آن نکته اصلی اعتبار ایجاد است. لذا چون نکته اش، چون وجود که ندارد، ایجاد است. مثلاً رابطه بین لفظ و معنا می گوید اعتباری است. یعنی چه؟ یعنی بین لفظ آب با این معنا رابطه ای نبوده، شما ایجاد کردید. ایجادتان کجاست؟ در وعاء اعتبار است. لذا ابداع یعنی اعتبار با انتزاع فرق می کند.

س: آنجا نکته اش چیست آن وقت؟

ج: کجا؟

س: در اعتبار وضع لغوی

ج: آنجا اعتبارش روی تأثیر احساسی و عاطفی است. نکته خاصی ندارد.

س: نکته ندارد پس

ج: آنجا نه نکته دارد. چون اعتبار واقعی نیست و لذا عرض کردیم بدون نکته بخواهیم اعتبار بکنیم لغو است، مقبول نیست. معقول هست اما مقبول نیست. مثلاً شما بگوئید ما زیر سقف نشستیم مثل اینکه افرادی زیر سقف بنشینند. خب این لغو است دیگر، این چه

اعتباری کردید، ما زیر سقف نشستیم... یک شعر عربی هست که ما در دور حوض نشستیم مثل اینکه یک جماعتی دور حوض می نشینند. خب این اعتبارش مسخره است دیگر. ما زیر سقف نشستیم مثل اینکه جماعتی زیر سقف نشسته باشند. ممکن هست، خب یک آدمی مثلاً کمی عقلش کم باشد اعتبار، اما این اعتبار مقبول نیست.

در اعتباریات معقول نگوئید، مقبول بگوئید. دقت کردید؟ توی اعتباریات نگوئید این هذا لا یعقل که زیاد است در کلمات آقایان در کتب ما الا ما شاء الله. نه ببینید مقبول هست یا نیست؟ و الا اعتبار که امرش سهل است. فقط دائماً اعتبار نکته می خواهد. یک امری که هست که واقعی است در خارج، حالا یا خودش هست یا منشأ انتزاعش، مثل فوقیت سقف نسبت به من. بالاخره من هستم، سقف هم هست. این فوقیت که یک امر انتزاعی است، شما بیابید از این فوقیت فوق کل ذی علم علیم، این را اعتبار کردید. این اعتبار ادبی است. ید الله فوق ایدیهم؛ حالا آقایان می گویند اعتبار ادبی است. حالا ممکن است اعتبار فوق ام الحقائق باشد، حقیقه الحقایق باشد. دقت می کنید؟

این فوقیت انتزاعی داریم، و یک چیزی از آن اعتبار می کنیم. اگر این اعتبار به طور متعارف نکته فنی اش تأثیرگذار در عواطف و احساسات باشد، عادتاً می شود اعتبار ادبی. اگر تأثیرگذار در آثار قانونی باشد مخصوصاً احکام جزایی و اینها دنبالش بار بشود و آثار بار بشود، می شود قانون. قانون معنی اش این است. وقتی آمد گفت آقا مجرم سیاسی یعنی این، معنا بکند جرم سیاسی را معنا بکند، چرا؟ چون آثار دارد. کسی که جرم سیاسی دارد نماینده نمی شود، وزیر نمی شود، سفیر نمی شود، می آیند آثار را بار می کنند.

یعنی همیشه در مقام اعتبار، آن اعتبار را که اعتبار می کنند به لحاظ ترتب آثار این آثار را باید قانون تعیین بکند. اگر ترتیب آثار داده نشود، بگویند جرم سیاسی یعنی این. خیلی خب حالا یک کسی جرم سیاسی داشت، هیچ اثر ندارد، هم وزیر می شود، هم وکیل، خب می گویند بیخود شما اعتبار کردی، معنا ندارد که شما جرم سیاسی را درست بکنید، چرا جرم سیاسی را درست کردید؟ لغو است. وقتی آثار بار نشد، لغویت دارد.

و این توضیحاتش را در خلال بحثهای دیگر هم کردیم.

.....  
من می خواهم نکته را بگویم. فلا محالة ایشان مقدمات را نیاورده است. می خواهم این را عرض بکنم.

یجب ان یکون ثابت امرا اعتباریا، چه جور اعتبار کرد، از کجا، از سلطنت اعتبار کرد؟ از ملک؟ از حکم؟ آنهایی که آن که انتزاعی می شود اگر از ملک و اینها...

بمورد الحق کالملك او السلطنة او إضافة الاخری؛ بله، این حالا به هر حال این که روشن نشد که ایشان مقدمات، حالا چون بعد ایشان دو مرتبه باز شرحی دارد.

ثم ان اعتبار ثبوت شيء لشيء انما يصح اذا لم يستغن عنه بثبوت له حقيقة؛ این مطلب ایشان درست است. این مطلب ایشان. این که شما می خواهید بگویید یک چیزی را حق قرار بدهید، اگر این خودش تکوینا هست، این دیگر حق نداریم. مثلاً بگوییم مردم حق دارند نفس بکشند. خب این حق نیست که دیگر. مردم حق دارند نفس بکشند، بدون اینکه شما جعل حق بکنید، بدون اینکه بخواهید اعتبار بکنید نفس می کشند. این مطلب ایشان درست است. این مطلب ایشان ملک، حق، حکم، جایی تصویر می شود که چون اعتبار است، نکته اش هم چون، حالا ایشان توضیحش را... نکته اش اعتبار است. وقتی خودش وجود حقیقی دارد اعتبار یعنی چه؟ چون اعتبار ایجاد است. وقتی خودش وجود دارد، لذا اذا لم يستغن بثبوت له حقيقةً و الا كان الاعتبار لغوا؛

س: بالاخره آن آثار که دارد، حق اعتباری نیست، حق تکوینی است دیگر آثار که دارد که

ج: تکوینی ندارد، حقی ندارد، اعتبار ندارد

س: نگذاریم نفس بکشد می گویند شما حق این را ضایع کردید، نمی گویند این را؟

ج: نه ببینید آن بحث دیگری است. بیایند بگویند شما حق ندارید مثلاً آبگرمکن گازی یا نفتی مصرف کنید، آن بحث دیگری است. اما حق ندارید نفس بکشید، حق دارید نفس بکشید. حق دارید نفس بکشید که...

س: آثار دارد دیگر خب

ج: نه هیچ آثاری ندارد.

و منه يظهر ان ملكه تعالى و سلطانه على معلولاته، حالا تعبیر و علت و معلول هم نمی خواهیم آنجا بکنیم. عرض کردم من اول بحث که مرحوم آقای آشیخ محمد حسین ملکیت حق را برای به اصطلاح گفت ملک السماوات والارض را در معنای ملک شرح نداده، آقای خویی شرح داده بود. اینجا ایشان وارد بحث ملک شدند. توی حق بودیم. دیگر ایشان وارد می شوند که این نمی دانم ملک حقیقی است و اضافه اشراقی است و احاطه اشراقی... دیگر از این موجودات ایشان از اینجا وارد بحث می شوند. که عرض کردیم این اصلاً جای محل بحث ما نیست.

بعد اضافه می کنند و مما ذكرنا يظهر ان كيفية ولاية النبي (ص) و الائمة (ع)؛ ایشان در بحث آینده هم، در صفحه آینده هم یک اشاره ای می کند که خود ولایت حق است، من آنجا کمی صحبت می کنم، دیگر اینجا چون خیلی خارج می کند از بحث. انشاء الله عرض می کنیم ظاهراً ولایت حق نیست. حالا ایشان فرمودند حق، ظاهراً حق نباشد.

حکم وضعی هست، شاید مثلاً اشتباه شده. ولایت جزو احکام وضعیه هست اما جزو حقوق نیست. حالا این چون ایشان دیگر بعد... بعد هم آمدند روی ولایت ائمه علیهم السلام، بعد هم وارد ولایت فقیه شدند. و اینکه اینها انواع سلطنت دارند، انواع سیطره دارند.

س: ۵۸:۲۱ تعبیر به حق شد دو بار، ولایت

ج: حق به یک معنای دیگری مثل حکم وضعی مثلاً. نه اینکه حق به این معنایی که اینجا محل کلام است.

آنوقت یک بحث دیگری هم ایشان یک اشاره ای دارد. نمی دانم حالا ایشان واقعا معتقد است یا نه؟ چون ما یک روایاتی داریم که مثلاً الارض و ما فیها جمیع کلها ملک للامام؛ این طوری. از آن طرف یک روایت داریم مثلاً ائمه علیهم السلام مثلاً فرض کنید خمس و اینجور چیزها اموال عمومی مال آنهاست. از یک طرف هم روایت داریم ائمه علیهم السلام ملک خاص داشتند، عبایشان، قبایشان، مثلاً غذایی که می خوردند. این کیفیت جمع بین این انحاء ثلاثه ملک به چه صورت خواهد شد. آقا واقعاً ملکی که آنها بر اشیاء دارند، خب تمام زمین ملک آنها باشد، ملک شما هم که هست ملک آنهاست. از آن طرف هم می گویند ملک شماست. آیا ایشان نظرش جمع

بوده، که ما اینها را جمع بکنیم، سه جور ملک است یا سه جور حقیقت است، یکی ارض و ما فيها تمامش، یکی اموال عامه مثل خمس، یکی هم املاک خاصه خودشان مثل عبايشان و قبايشان و غذایی که می خوردند.

دیگر حالا وارد این بحث بشویم کمی طول می کشد و اصلا از بحث کلا خارج می شویم.

یک اشاره ای دارد ایشان، بله بعد این که مثلا فالولایه بهذا المعنا لیس، یعنی ولایتی که بر اشیاء دارند. علی حد ولایة الله، نعم لهم صلوات الله عليهم الولایة المجعل له لترتیب سنخ آخر من الاثار، اثر نوشته، کما ان لهم الملكية الاعتباریه بالنسب الی ما ملکه بالبیع و نحوه فلا منافاته، این عبارت فلا منافات، شاید نظر ایشان این باشد که ما بین این سه نحو ولایت جمع بکنیم، ملک جمع بکنیم. هم مالک اموال خاصه خودشان هستند، هم مالک اموال عمومی هستند، هم مالک الارض و ما فيها هستند.

نمی خواهم وارد بشوم فقط خواندم. این اگر مراد ایشان باشد یک معنای لطیفی است. چون بعضی می گویند آن ملکیت زمین و اینها، یک ملکیت تشریفاتی است واقعی نیست. این ملکیت خودشان واقعی است. آن هم مال منصب است. یک بحث های اینجوری است.

از این عبارت ایشان می خواهد بگوید هر سه قابل جمع هستند. فلا منافاة بین مالکیتهم بالمعنی الاول لمن اداه من الملاک و مالکیتهم لاملاکهم مع عدم کونهم مالکین بمعنی الثانی الا لاملاک خاصه، حالا ایشان می گوید لا منافات. او لما املاکهم الخاصه او لما جعله الله

تعالی ملک لهم کالانفال والخمس؛ پس سه تا ملک ایشان تصور کرد برای ائمه (ع). یکی ملک برای ملابیشان، یکی ملک برای اموال عامه مثل انفال، یکی ملک الارض و ما فيها کلها لنا، اصلا بابی دارد در کتاب کافی، در جلد یک اصول به نظرم اواخر جلد

یک اصول است، باب ان الارض کلها لامام. چون یک روایت هم دارد که آن مرد رفته بود در بحرین و چهارصد هزار درهم آورده بود که من این را پیدا کردم و خمس، حضرت فرمودند که تو خیال می کردی فقط همین چهار صد، تمام زمین مال ماست. این یک

بحثی بین آقایان شده که این سه نحو ملکیت آیا واقعا حقیقی است و کیفیت تصور این سه نحوه ملکیت چه جوری است.

یک، الارض کلها لنا؛ دو، الانفال لامام؛ در یک عبارتی هست این کتاب رساله محکم و متشابه، القائم بامور المسلمین، در انفال دارد که القائم، این کلمه القائم بامور المسلمین در همین کتاب است، جای دیگر هم نیامده، اشتباه نشود. القائم بامور المسلمین آن هم در

.....  
انفال آمده، در خمس نیامده، چون دیدم بعضی توی خمس هم کشاندند. روایت که توی انفال است اگر روایت باشد، که آن کتاب هم روایت نیست. اگر آن کتاب روایت هم باشد، بله، شبیه آن نه خصوص اینجا در یک کتابی است به نام سعد بن عبدالله ناصح القرآن، آنجا دارد القیم بامور، به جای قائم که این احتمالا کتابتش مشکل داشته باشد.

القائم بامور المسلمین در کتاب رساله محکم و متشابه آمده، در القیم بامور المسلمین در رساله مرحوم سعد بن عبدالله. جای دیگر هم نداریم این دو تا تعبیر را.

علی ای حال تا آنجایی که من دیدم، حالا استقصاء ما کامل نیست.

یک مطلبی ایشان در اینجا آورده که من دیگر وارد بحث نمی شوم چون دیگر خیلی خارج می شویم، مخصوصا می خواهیم فردا تعطیل کنیم فعلا دیگر آن بحث را بگذاریم جای خودش.

در اینجا بعد ایشان بله، بعد از بحث ملکیت حق و ملکیت انبیاء و ائمه علیهم السلام، به مناسبتی بله، بعد می گوید بله، و مما ذکرنا این از مما ذکرنا وارد آن قسم دوم می شود که ما توی ملک آوردیم. ایشان باز اینجا ذیل حق آورده است. چون من آن روز نخواندم گفتم مباحث ایشان را نمی خوانم. دیگر دیدیم فایده نیست دیگر باید بخوانیم بالاخره ایشان زحمت کشیده است.

این ملکی که ایشان آورده، ان الذی، و مما ذکرنا يظهر ان کون الشخص املک بنفسی من غیره نسبة المالكیه الی نفسه؛ ببینید شما در مثلا می گوید دستم در اختیار من است، مالکش هستم، مالک افعال خودم هستم. این را آقای خویی تعبیر کردند مالکیت ذاتی، ملکیت ذاتی، ملکیت حقیقی.

دیروز گفتم که مرحوم آقای آشیخ محمد حسین ملکیت ذاتی را نیاورده، آن هشت تایی که آورده، ملکیت حق سبحانه تعالی را نیاورده، ملکیت ذاتی، اینجا آورده است. اگر این دو تا را با آن هشت تا اضافه کنیم ده تا می شود.  
چون ما دیروز اضافه کردیم ایشان نیاورده بودند. با آن هشت تا اضافه بکنیم می شود ده تا.

بملاحظه ان الشخص فی حرکاته سکاته تابع لاختیاره و ارادته؛ بعد ایشان این ملکیت را در اینجا آوردند که چون من دیروز بحث کردم، بله، لذا می گوید فهذه الملكية ایضا بالحقیقه لا بالاعتبار، راست است این مطلب درست است.

عرض کردیم مثل مرحوم استاد به احترام ایشان تعبیر به ملکیت ذاتی کردند. اصلا ذات این شیء ملکه؛ بله، بعد هم وارد بله حالا دیگر بحثهای دیگر هم، عبادت تکوینی و این که... بعد عبادت جعلی ما دیگر حالا عبادت را...

بعد این که شما فرمودید هم اشاره دارد ولا یخفی ان اطلاق الحق علی نفس العباد و حملها علیه، وارد آن بحث حق الله علی العباد شدند که چون این از ما نحن فیه خارج است خیلی چیز نداریم.

بعد می فرمایند اذا عرفت ما ذکرنا فعلم ان الحق الذی یقابل الحكم، آنجا عرض کردیم ایشان گفت فلا محال یجب، اینجا باز برگشتند به تحلیل حق. بعد از ده پانزده سطر، ان الحق الذی یقابل الحكم هل هو مفهوما او مصداقا هی السلطنه او الملك او اعتبار آخر؛ این سه تا احتمال. او اعتباراً مختلفه؛ حق در جاهای مختلف، مختلف است.

مختلف فی الوارد، بله، فی الموارد المتشبهة این طور، این چهار تا مبنا ایشان، المعروف انه السلطنه، حق یک نوع سلطنت است. ولیکن المراد منها السلطنه الاعتباریه، این خیلی عجیب است. خب سلطنت اعتباری باید اول منشأ اعتبار و آن نقطه ای که اعتبار کردیم.

لا السلطنه التکلیفیه، ایشان در باب سلطنت هم یک نوع تکلیف دیدند. این سلطنت مراد سلطنت حق سبحانه تعالی. خود سلطنت تکلیفی هم اگر بخواهد تکلیف بشود اعتبار می خواهد. حالا چون ما دیگر بنا گذاشتیم اینجا را آخر بحث جمع بکنیم آنجا عرض می کنیم.

الراجع الی مجرد جواز الفسخ و الامضاء و جواز به اصطلاح ملک من المشتري، آن فسخ امضاء در باب خیار است، ملک از مشتری در باب حق شفعه.

لعلی لا یورد علیه بان السلطنه من احکام الحق؛ خب از اینجا وارد بحث می شوند. اگر ملک حق به معنای سلطنت باشد خب این وقتی شارع، وقتی قانون برای انسان حق قرار داد، انسان سلطنت پیدا می کند. لا نفسه،

دو، اشکال دوم؛ او انه لا سلطنة للقاصر على التصرفات؛ کسی که قاصر است مثل دیوانه او سلطنتی ندارد. مع کونه لاحق شرعا، و المراد بالسلطنة الاعتباریه اعتبارها کاعتبار الملك فی موردہ، لا سلطنة الانتزاعیه، لما یورد، چون سه تا سلطنت انتزاعی تصور کردند اشکال کردند.

لما یرد علیه، بسیار خب. اینها دیگر چون تکرار است، بله، و ربما یقال، که حق اصلا ملک است. حق یعنی ملک. و لذا رب ان حق الخيار بملک الفسخ و الازاله، دیگر ازاله نمی خواست. ملک الفسخ یا ملک الازاله. و قد یورد علیه، ایشان می گوید نه این را قبول نمی کنیم، حق ملک نیست.

یورد علیه بان الملك ملزوم لسلطنة المطلقه، یعنی وقتی سلطنت آمد آن لازمه ملک است. ملک ملزوم آن است، علت آن است. مع ان الحق سلطنة الخاصه على تصرف الخاص؛ مثلا من که مثلا شریک من، سهمش را فروخت، من به سهم او هیچ حقی ندارم، فقط حق این را دارم که بروم آن بیعش را باطل کنم، خودم بخرم. بقیه تصرفات حق ندارم. و قد تقدم دفعه بان سعة، البته ایشان می گوید این اشکال قابل جواب است.

بان سعة المملوک و ضيقه لا ربط له بسعة الوجدان و سيع، كما قد یتوهم؛ ان الحق قد ربما یتعلق بعمل من اعمال الشخص کفسخه و امضائه و تملكه من المشتري و اشباه ذلك لكن قد مر ان الحر لا یملك عمل نفسه؛ این نمی شود بگوئیم حق مراد عمل شخص است؛ چون انسان لا یملك.

و ان كان له القيام بنفسه، قیام الارض بموضوعه، لكن مالک، باز ایشان جواب داده، و فيه ان عمل الحر، دیگر چون این جواب و اشکالها خیلی فنی نیستند، این جواب و اشکال را نمی خوانیم. جوابش را نمی خوانیم. بعد برمی گردیم به آن نکته ای که به اصطلاح ایشان...

قسمتهایی که الان بله، لکن الحق ربما ایشان خلاصه چون هی مناقشه می کنند چون نمی خواهم دیگر حالا مناقشه این را متعرض بشوم، آن نتیجه نهایی که ایشان می گویند من نتیجه اش را می گیرم. ایشان می گوید ۳۳:۱۴ این خلاصه بحثش. این چیزی که ایشان به اصطلاح می گوید. بله،

فیصح این خلاصه اش بعد از سه چهار سطر، اعتبار الملك فیها اعتبار ملک در این سلطنتی که مال حق است، بتملیک الغیر له او بجعل الشارع ابتداء، مثل حق ماره. و اشباه ذلک؛ آن خلاصه اش.

فتزه ان الحق مفهوما جعل الحق مفهوما او مصداقا بمعنى الملك لا مانع منه؛ اصلا بگوئیم حق با ملک یکی است. لکن انصافا می گفت که حقا يقال این اعتبارش خیلی غیر صحیح است. اصلا تصورش در وعاء اعتبار خیلی مشکل است.

این خلاصه که خود ایشان نقل، چون می گویم سه چهار سطر نوشتند اخذ و رد که وقت ما را بیهوده نگیرد. آن خلاصه ای که، لکن الحق ربما یضاف الی شیء لم یکن له اعتبار ملک شرعا؛ اینجا می گوید خب این مشکل دارد یکی باشد، مثل حق الاختصاص، بله، بالخرم، عرض کردم مراد ایشان حق اختصاص در باب شراب، سرکه بوده تبدیل به شراب شده، شراب ملکش نیست، اما حق اختصاص دارد.

یا حق

س: ملکیت ضعیفه منظورشان است؟ حق یعنی ملک

ج: نه ایشان می گوید ملک نیست.

فیعلم من ان الحق لیس بمعنى الملك، بعد هم مثال تحجیر می زند. می گوید ما چون داریم جاهایی می بینیم که ملک نیست، مع ذلک حق هست، باید یکی از این دو مطلب بگوئیم: یا اصلا حق ملک نیست. یا اگر حق ملک هست، در این دو مورد ملک نیست. یکی حق اختصاص در باب شراب یکی هم در باب تحجیر. چون با تحجیر بنا بر معروف ملک نمی شود، با احیاء ملک می شود.

پس با تحجیر حق درست می شود اما ملک درست نمی شود.

این نحوه استظهار ایشان خیلی مهم است. یعنی ما خودمان در ارتکازات عرفی مان حتی پدر برای بچه، اعتبار حق می کند. نمی خواهد شما بگویید در اینجا در این دومورد مشکل پیدا کرد. اگر در این دو مورد مشکل پیدا کرد، پس حق ملک نیست. راه استظهار این که حق ملک هست یا ملک نیست، این نیست. در دو مورد، خب این دو مورد خارج بشود. اصلا این نحوه، من تمام هدف من این نکته است، این کیفیت استظهار درست نیست.

این به قول امروزی می گویند متعارف در کتب ما استدلال یا برهان، این کیفیت، چون من خیلی استدلال و برهان در این جاها نمی گویم. این کیفیت استدلال ایشان یا برهنه ایشان درست نیست. این که ایشان می گوید حالا در این دو مورد که آمد، فیعلم من ان الحق ليس بمعنى الملك اما کلیه او فی خصوص هذه الموارد؛ و لذا ربما يقال ان الحق مرتبه ضعيفه من الملك؛ این و لذا، این به این معنا نیست که این آقایانی که گفتند مرتبه ضعیف از ملک، چون با این مشکل برخورد کردند. نه اصلا تصویری را که از حق می کنند یک مرتبه ضعیف از سلطنت است. ملک یعنی سلطنت.

یک مرتبه قوی از سلطنت است، یک مرتبه ضعیف. مرتبه قوی ملک است، مرتبه ضعیفش هم حق است. اگر زمین را احیاء کردی ملک شماست، این ملک است. اگر زمین دورش سنگ چیدید ملک نیست، اما حق دارید، کس دیگر نمی تواند در آن تصرف بکند. روشن شد؟ این نه ملک، و لذا ربما يقال، این خوب دقت کنید.

ایشان می گوید نه هنا قول آخر بان الملك حق درجه ضعیفه من الملك، و اول مراتبه؛ اینها آمدند گفتند که طبیعتا این جوری است؛ شما اولاً حق پیدا می کنید بعد ملک. اول مراتب ملک حق است. مثل همین تحجیر، شما اول زمین را تحجیر می کنید، بعد زمین را احیاء می کنید، یا ساختمان می سازید در آن مقدار. ساختمان ساختید ملک شما می شود، احیا کردید ملکتان شد، تحجیر کردید حق پیدا شد.

البته این مطلب هم خودش درست نیست. هر کسی گفته اول مراتب این هم این دیگر فردا.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین